

## لیلی و مجنون نظامی و فراق نامه سلمان ساوجی

دکتر عباسعلی وفایی\*

چکیده:

بزرگان ادب پارسی پیروان بسیاری داشته‌اند که در سبک و مضمون شعری مورد توجه متاخرین بوده‌اند نظامی گنجوی از بزرگان شعر فارسی است که خمسه پر آوازه‌اش مقلدان بسیاری را برانگیخته است که حتی نام آثار خویش را با نام خمسه نظامی انتبطاق داده‌اند. سلمان ساوجی نیز از جمله شاعرانی است که در دو اثر داستانی خود به نام «فرقان نامه» و «جمشید و خورشید» از نظامی تقلید نموده است.

این مقاله کوشش دارد که تاثیرات محتوایی نظامی بر سلمان ساوجی در فراق نامه را مشخص نماید و مضامین مشترک را بکاود.

### مقدمه

قبل از پیوستن به موضوع مقاله آوردن ایياتی چند از کلیات سلمان که در آنها به داستان لیلی و مجنون اشارتی رفته شایسته می‌نماید.

- سخن چو زلف لیلی شد مطّول

ملک مجنون و الفاظش مسلسل<sup>۱</sup>

- خط مسلسل تو چون نهاد لیلی

عقل از سلاسل آن سودایی است و مجنون<sup>۲</sup>

۱- کلیات سلمان ساوجی - ص ۶۷۱

\* عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

۲- کلیات سلمان ساوجی - ص ۱۸۰

- نسیم صبح اگر یابی گذر بر منزل لیلی  
بپرسی از من مجنون دل رنجور شیدا را<sup>۱</sup>
- ورای پایه عقل است طور عاشقی ورنه  
کجا دریافتی مجنون کمال حسن لیلی را<sup>۲</sup>
- بر نمی دارد حجاب از هودج لیلی صبا  
تا خلائق را شود روشن که مجنون عاقل است<sup>۳</sup>
- دل مقید سلمان اسیر آن لیلی است  
که در سلاسل زلفش هزار مجنون است<sup>۴</sup>
- کار بر عکس فتاد آینه و لیلی را  
آینه لیلی و لیلی همگی مجنون شد<sup>۵</sup>
- از صبا روی صحاری خنده چون لیلی کند  
وز هوا ابر بهاری گربه چون مجنون کند<sup>۶</sup>
- یکی گفت مجنون چو مجنون شدی  
سر و سرور عاشقان چون شدی<sup>۷</sup>
- ز لیلی مرا آزو هجر بود  
در عشق بر من ز هجران گشود<sup>۸</sup>
- افزون بر ایيات مذکور ایيات دیگری در دیوان سلمان ساوجی آمده است که از حیث بیانی و تصویری به داستان لیلی و مجنون توجه نموده است. اینک جای این سؤال است که شاعر قصیده پرداز و غزلگو با این همه اشاره به داستان مذکور آنگاه که شاه اویس از وی می خواهد داستان عاشقانه ای را بسراید که شرح حال وی باشد آیا در پرداختن به داستان و به کار گرفتن ظرافت های معنایی تحت تأثیر نظامی بزرگ بوده است یا خیر؟ و چنانچه مقلد نظامی است در کدامیں موارد؟

۲- کلیات سلمان ساوجی - ص ۲۲۳

۱- کلیات سلمان ساوجی - ص ۲۱۸

۴- کلیات سلمان ساوجی - ص ۲۴۳

۳- کلیات سلمان ساوجی - ص ۲۳۹

۶- کلیات سلمان ساوجی - ص ۳۰۷

۵- کلیات سلمان ساوجی - ص ۲۹۸

۸- کلیات سلمان ساوجی - ص ۵۸۷

۷- کلیات سلمان ساوجی - ص ۵۸۷

این مقاله قصد دارد که به بررسی و مقابله محتوایی بین لیلی و مجنوں نظامی و فراق نامه سلمان ساوجی پیردازد و اشتراکات آن دو را در حد یک مقاله باز نماید. امید است که توفیق قرین گردد تا تفرّج قلم در گلستان بزرگ مثنوی غنایی لیلی و مجنوں و ساحت سترگ فراق نامه دلپذیر افتد.

### معراج پیامبر

بعد از حمد و ثنای خداوند هر دو به ستایش و تمجید حضرت ختمی مرتبت پیامبر اسلام(ص) می‌پردازند.

در هر دو داستان به معراج پیامبر اکرم (ص) اشاره شده است. بویژه واژگان بکار رفته در فراق نامه سلمان خود می‌نماید که وی توجهی به لیلی و مجنوں داشته است. واژه‌هایی مانند عقل، شش، هفت، شش و هفت، براق - سدرةالمتها ...

جان بنده نشین آستانت<sup>۱</sup>

ایا معاشر النّاس صلوا علیه<sup>۲</sup>

بر هفت فلك جنبیه رانده<sup>۳</sup>

سپهر ده و دو مه و چهارده<sup>۴</sup>

رفق روش تسوکرد رامش<sup>۵</sup>

به جایی که آنجاییگه جای بود<sup>۶</sup>

اوراق حدوث در نوشته<sup>۷</sup>

به ملکی گذر کرد بی‌انتها<sup>۸</sup>

هفتاد حجاب را دریادی<sup>۹</sup>

زپایش سر عرش را تاج بود<sup>۱۰</sup>

نظامی: ای عقل نواله پیچ خوان

سلمان: همه عقل و روح است و روحی لدیه

نظامی: ای شش جهت از تو خیره مانده

سلمان: امام شش و هفت و سی بارده

نظامی: بررقی که براق بود نامش

سلمان: از اینجا برآقش توجه نمود

نظامی: چون از سر سدره برگذشتی

سلمان: چنین رفت تا سدرةالمتها

نظامی: از حجله عرش بر پریدی

سلمان: رسولی که پا بر سر عرش سود

### ستایش ممدوح

نظامی در آغاز مثنوی لیلی و مجنوں خاقان اعظم اخستان منوچهر را مدح می‌نماید و می‌گوید:

۱- دیوان سلمان ساوجی - ص ۵۲۵

۲- دیوان سلمان ساوجی - ص ۵۲۴

۳- دیوان سلمان ساوجی - ص ۵۲۴

۴- دیوان سلمان ساوجی - ص ۵۲۴

۵- دیوان سلمان ساوجی - ص ۵۲۴

۶- لیلی و مجنوں - ص ۵

۷- لیلی و مجنوں - ص ۵

۸- لیلی و مجنوں - ص ۷

۹- لیلی و مجنوں - ص ۷

۱۰- لیلی و مجنوں - ص ۷

سرآمد پادشاهان است خورشید غلام وی است. پادشاهی او و خاندانش زنجیره‌ای است. آب حیات از او به وام گرفته شده است. قیصر جنیبه‌دار و غفور گدای کوی اوست ماه با همه بزرگی در غاشیه داری او ناچیز است. در قدرت رزم و بخشش بزم سرآمد است. به یک نامه حصاری می‌گیرد به یک قصیده دیاری می‌بخشد. پرتو رحمت الهی است که صبح هنگام نازل می‌شود و وی را جمال محمدی است:

سر جمله جمله شهریاران  
شاهیش به نسل در مسلسل  
سردار و سریر دار آفاق  
زو آب حیات وام دارد  
فغفور گدای کیست باری  
در غاشیه داریش حقیر است  
پیدا شود ابر نوبهاری  
نوروز بزرگوار باشد  
کو چون بود از شکوه بر تخت  
صف بسته ستاده گردش انبوه  
کاید به نزول صبحگاهی  
روزی کنی آنچه در خیال است<sup>۱</sup>

سر خیل سپاه تاجداران  
زین طایفه تا بدور اول  
رزاق نه آسمان ارزاق  
دریای خوش آب نام دارد  
قیصر به درش جنیبه‌داری  
وان بدر که نام او منیر است  
چون بزم نهد به شهریاری  
آن روز که روز بار باشد  
نادیده بگوییم از جد و بخت  
چون بدر که سربرآرد از کوه  
یا پرتو رحمت الهی  
زان شه که محمدی جمال است

سلمان نیز در مدح ممدوح ترکیبات و مفاهیمی چون نظامی بکار برده است. او ستایش سلطان را بعد از ذکر خدا و پیامبر واجب می‌شمرد. سلطانی که در بزم دریای گنج می‌ریزد و در رزم قلب خارا می‌درد. سایه همایونی گسترده و مردم در امن و راحتی می‌زیند. پادشاهی که خورشید چون نگین بر انگشت‌تر اوست و ناهید چون حباب بر ساغر وی. همه شاهان غلام درگاه‌ویند. آیینش عدالت ورزی و بخشش است. نام نیک به همه جا گسترانیده است ضمن تعریض به عدالت شاهان آن را از عبادت هفتاد ساله بهتر می‌خواند:

پس از ذکر دادار، نعم النبی است  
دعای شاهنشاه دیهیم و گاه  
وزان پس دعایی که فرض است چیست  
پدر بر پدر خسرو و پادشاه

درانندۀ قلب خارا به رزم  
فروزنده ماه نیک اختری  
ظفر یک سپاهی است از شکرش  
در آن سایه آسوده خلق خدای  
حبابی است ناھید در ساغرت  
همه پادشاهان غلام تواند  
همین کن که توفیق بادت رفیق...<sup>۱</sup>

فشانندۀ گنج دریا به بزم  
فارازنده پایه سروری  
سپهر از کمرستگان درش  
بر آفاق گسترده ظل همای  
نگینی است خورشید بر افسرت  
زمین و زمانه بکام تواند  
ترا داد رسم است و بخشش طریق  
از مقایسه این دو برمی آید که:

- ۱- هر دو شاهی را در خاندان ممدوحان زنجیره‌ای و مسلسل می‌دانند.
- ۲- هر دو در بزم بخشندۀ در جنگ رزمنده وارنده تصویر می‌کنند.
- ۳- هر دو شاهان را غلام درگاه ممدوحان می‌خوانند.
- ۴- از ماه و خورشید در تصویر ممدوح بهره می‌جویند.

پند به فرزند

نظامی در لیلی و مجنون به فرزند نصیحت می‌کند و او را از غفلت بازداشتی به کسب هنر تشویق می‌کند. به مراعات ادب تذکر داده یاد کرد خدا را در همه حال خاطرنشان می‌سازد. فرزند را از پرداختن به شعر برحذر می‌دارد. زیرا یقین دارد که: «چون اکذب اوست احسن او» او را به علمی سفارش می‌کند که سودمند افتاد از آن جمله است بدست آوردن علم فقهه ملازم طاعت رحمانی و علم طلب عیسی گونه:

وقت هنر است و سرفرازی است  
تابه نگرنده روزت از روز  
با خلق خدا ادب نگهدار  
از ترس خدا مباش خالی  
و آیین سخنوریت بینم  
چون اکذب اوست احسن او  
آن علم طلب که سودمند است

غافل منشین نه وقت بازی است  
دانش طلب و بزرگی آموز  
دولت طلبی سبب نگهدار  
آنجاکه فسانه‌ای سگالی  
گرچه سر سروریت بینم  
در شعر مپیچ و در من او  
نظم ارچه به مرتبت بلند است

مسی کوش به خویشتن شناسی  
امّانه فقیه حیلت آموز  
امّانه طبیب آدمی کش<sup>۱</sup>

در جدول این خط قیاسی  
می‌باش فقیه طاعت اندوز  
می‌باش طبیب عیسی هش

سلمان نیز همچون نظامی در ابتدای فراق نامه به نصیحت فرزند می‌پردازد:

و به نور چشم خویش نصیحت می‌کند که جوانی را مغتنم دارد. زیرا سرمایه بزرگی است. سعادت و خوشبختی فرزند خویش را در ورود به دربار شاهان می‌داند و اعتقاد دارد که سعادت با کسی هم عنانی می‌کند که چون سایه در رکاب شاه باشد. از آن جهت که پیر شده از پرداختن به خدمت ممدوح ناتوان است فرزند را توصیه می‌کند که چون حلقه در آستان شاهان گیرد و بر جای پدر بنشیند. زیرا یمن اقبال شاهان به مدد شاعر آمده و به تیغ زبان جهان یافته است. خاک درگاه شاهان را کیمیابی می‌پنداشد که وجود ملازمان را زر می‌کند.

تو ای قرة‌العين و دلبند من  
او ان جوانی غنیمت شمار  
به بازی چومن در نبازی به نیز  
که در خدمت شاه بند کمر  
که چون سایه اندر رکابش دود  
که تا نعمتش را شوم حق گذار  
به ناشن چهل سال پرورده‌ام  
همی گرد بر آستانش چو در  
گرفتم جهان را به تیغ زبان  
اگر خاک باشد همه زر شود<sup>۲</sup>

لا ای جگر گوشه فرزند من  
جوانی و فرزانه و هوشیار  
جوانی است سرمایه‌ای بس عزیز  
سعادت کسی را بود راهبر  
کسی هم عنان سعادت شود  
نمی‌آید از دست من هیچ کار  
بسی نعمت از دولتش خورده‌ام  
برو حلقه در گوش کن ای پسر  
من از یمن اقبال این خاندان  
کسی کز مقیمان این در شود

چنانکه از مطالعه نصایح دو شاعر به فرزندان خویش بدست می‌آید آن است که در نوع نگرش به امور کاملاً متفاوت‌اند. پند نظامی به فرزند ترغیب به علم و حکمت و ادب و معنویت است. این در حالی است که سلمان فرزند خویش را به مذاхی و شاعری فرا می‌خواند. اگر چه سلمان پیرو نظامی است. متأسفانه در الگوده‌ی بایسته و اخلاقی نتوانسته است خود را برو منش و روش حکیم نظامی نزدیک سازد.

## هر دو به خواهش پادشاه سروده می شود

روزی قاصدی به نزد نظامی می آید و فرمانی از جانب شاه بدو می آورد و از نظامی می خواهد که با سحر سخنی که دارد ساحری کند و سحر دگری بنماید و چون لیلی بکر سخنی مبکر گوید وقتی درخواست پادشاه را دریافت می کند جرأت آن ندارد که سر از فرمان بیچد و نه آنکه سخن نگوید. اما فرزندش محمد او را در پیوستن به سخن تشویق می نماید و گوید:

چندین دل خلق شاد کردی  
طاووس جوانه جفته بهتر  
شرونان چه که شهریار ایران  
بنشین و طراز خامه کن راست<sup>۱</sup>

خسرو و شیرین چو یاد کردی  
این نامه نغز گفته بهتر  
خاصه ملکی چو شاه شرونان  
این نامه به نامه از تو درخواست

نظامی سخن فرزند خوبش را می پذیرد و به سروden لیلی و مجنون همت می گارد و آن را در مدت چهار ماه به پایان می رساند:

شد گفته به چار ماه کمتر  
در چارده شب تمام بودی<sup>۲</sup>

این چار هزار بیت اکثر  
گر شغل دگر حرام بودی

فراق نامه سلمان به خواهش پادشاه سروده شده است «روزی پادشاه سلمان را می خواند و به نزدیک خویش می نشاند. درباره نظم در دری سخن می گویند پادشاه از سلمان می پرسد که از در سخن چه چیزی را پرورش داده ای پس از وی سخنی در گونه می طلبد که لایق گوش شاه باشد از وی می خواهد که نامه ای به نظم کشد که آن سراسر فراق باشد سلمان پس از جستجو داستان دو یاری را می یابد که یکی در جمال و دیگری در جلال سرآمد بودند و آن را به تصویر می کشاند: نمونه:

طلب کرد و بنشاند در پیش تخت  
سخن راند از نظم دُرْ دری  
ز دریای خاطر چه آورده ای؟  
که داند خرد لایق گوش من  
سخن را ز هر گونه ای ساز کرد  
شکرهای نغzem همه نوش کرد

شبی بنده را شاه پیروز بخت  
در آمد ز راه سخن گستربی  
که از دُرْ معنی چه پرورده ای؟  
بیاور ز نوگوهی پرثمن  
در گنج معنی دلم باز کرد  
گهرهای من شاه در گوش کرد

که آن نامه باشد سراسر فراق  
بیمارای در کسوت مشنوی  
ز هر قصه خوانی و هر دفتری  
در آموختم داستان دو یار  
دم صحبتی بود و خوش صحبتی  
یکی آفتاب سپهر جمال  
یکی حاکم خطه جان و دل  
یکی تکیه گه جسته زلفش ز ماه  
به اوج جمال این یکی ماه بود  
که از جان خود داشتش دوست تر  
که کس در بلای جدائی مباد  
نهادم من آغاز این داستان<sup>۱</sup>

زمن نامه‌ای خواست اندر فراق  
برین طرز نظمی روان از نوی  
طلب کردم آن را به هر کشوری  
پس از روزگار کهن روزگار  
که با یکدگر هر دو را مدتی  
یکی پادشاه جهان جلال  
یکی داور کشور آب و گل  
یکی بر فلک سوده پر کلاه  
به ملک جلال آن یکی شاه بود  
چنان بود با ماه شه را نظر  
به آخر میانشان جدائی فتاد  
به فرمان دارای فرمان روان

### هر دو تاریخی است

«مرجع اساسی داستان لیلی و مجنون در درجه اول کتب تاریخی ادبیات است که از میان آنها می‌توان از کتاب الشعر و الشعرا از ابن قتبیه (م ۲۷۶ هق) و کتاب الاغانی از ابوالفرج اصفهانی (م ۳۶۵ هق) نام برد.<sup>۲</sup>

در زبان عربی منظومه‌ای از لیلی و مجنون سابقه ندارد و از داستانی به نام مجنون و لیلی که ظاهرًا به نثر بوده، تنها نامی در الفهرست ابن القدیم بر جای مانده است. در اواسط قرن پنجم هجری، بادیه نشینان حجاز به ناصر خسرو ویرانه‌های قلعه‌ای را در حوالی طائف نشان دادند که محل زندگی قبیله لیلی بود و او در سفرنامه خود نوشت: داستان آنان داستانی به غایت عجیب است.<sup>۳</sup>

«نظامی در آذربایجان و نوایی در آسیای مرکزی نخستین منظومه‌های بلند لیلی و مجنون را پرداختند. عرب‌ها سروده‌ای درباره لیلی و مجنون نمی‌شناخند. شاید سبب این امر آن باشد که

۱- کلیات سلمان ساوجی - ص ۵۴۰-۱

۲- کراچکوفسکی ا.ا لیلی و مجنون

..... ص ۳۲

۳- زرین کوب عبدالحسین، پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد، ص ۱۱۴

گذشته این داستان مشهود تا قرن دوازدهم روش نیست اما آنچه در آن تردیدی نیست این است که اصل و ریشه این داستانها به عرب‌ها تعلق دارد و سابقه آن به اواخر قرن هفتم میلادی برمی‌گردد. ارتباط لیلی و مجنون نظامی و نوایی با منابع عربی از دیرباز روش نبود اما این مسئله تا امروز چنانکه باید بررسی نشده است.<sup>۱</sup>

«این مثنوی (فرق نامه سلمان ساوجی) مشتمل بر وقایع تاریخی و شامل یک هزار و هفتصد بیت است در بحر متقارب مثمن مقصور یا محدود و ذکر صحبت میان سلطان اویس و پسر خواجه مرجان بیرامشاه منظور نظر سلطان اویس بود. صحبت آنها به درجه‌ای رسید که لحظه‌ای جدایی از هم نمی‌توانستند کرد اتفاقاً در سال ۷۶۱ بیرام قهر کرد و به بغداد رفت و پس از چندی آشتی کرد و باز به خدمت آمد و به جنگ گیلانیان شتافت و بدروود زندگی گفت و در سال ۷۶۹ مدهون گشت یک سال پس از این واقعه (۷۷۰) سلطان اویس، سلمان را مأمور نظم حکایتی مناسب حال خود ساخت:

طلب کرد و بنشاند در پای تحت که آن نامه باشد سراسر فراق	شبی بنده را شاه پیروز بخت زمن نامه‌ای خواست اندر فراق
---	--

موضوع این مثنوی مطابق با تاریخ است و در کتاب‌های روضة الصفا و حبیب لسیر در مورد اساس حکایت سخن گفته‌اند که در ابتدای کلام آورده شده<sup>۲</sup>

هر دو غمنامه است

لیلی از سریر سر بلندی به چاه درد فرود می‌آید. بهار باغ وجودش در چشم زخم زمان نابود می‌شود. چراغ حیاتش با تپانچه باد غم خاموش می‌گردد. عصابه زر سرش به سریندی دیگر مبدل می‌شود. تن قصب پوشش به ضعف و ناتوانی می‌گراید. بدر رویش به هلال مبدل می‌شود و سرو سیمینش به خلال می‌ماند. از فراق یار بیمار گشته در بستر می‌افتد. تب و تب خال وجودش را فرا می‌گیرد. راز به مادر می‌گشاید و از او می‌خواهد که پس از مرگ وی را چون نوعروسان آرایش دهد و بخاک بسپارد زیرا مجنون بر سر خاک خواهد آمد و به سوگواری خواهد پرداخت و ناله‌ها خواهد نمود. بر مادر چنین می‌گوید:

آن لحظه که می‌برید زنجیر	گو لیلی ازین سرای دلگیر
--------------------------	-------------------------

۱- کراچکوفسکی ا.الیلی و مجنون ترجمه کامل احمد نژاد، تهران، انتشارات زوار، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۲۵-۲۴

۲- یاسمی، رشید، تئییع و انتقاد و احوال و آثار سلمان ساوجی، ص ۱۲۰

بر یاد تو جان پاک می داد

از مهر تو تن به خاک می داد

جان در سر کار عاشقی کرد<sup>۱</sup>

در عاشقی تو صادقی کرد

و بسیار سخن های دیگر تا با آمدن مجنون به وی باز گوید. لیلی آهنگ ولایت آخرت می کند  
مادر معجر از سر سپید خویش می گشاید، موی چون سمن به باد می دهد، در حسرت لیلی به  
موی و روی می زند چنان گریست که سپهر با ناله وی همنوا شد.

و نهایت آنکه نظامی سراید:

وز آب خودش نداد یک مشت

گر تشنگی آن عروس را کشت

دیوار خزینه آهینه کرد

لیلی چو نزول در زمین کرد

گشتند شکسته دل چو رویش

جمله عرب از فراق رویش

افسوس نمود و آه می کرد

هر کس زغمش دریغ می خورد

گفتی که بهار و بوستان بود

روضه اش که بهشت دوستان بود

حاجت گه خلق شد ز پاکی ...<sup>۲</sup>

خاکش ز شکوه و تابناکی

سلمان نیز در مورد دلدار همچون نظامی به خزان بهار وجود دلدار می پردازد. و تصویر می کند

که:

با گذشت زمان حال دلدار دگرگون می شود. سرو سهی وی به گذر زمان خمیده می گردد. باد

خرزان بر بهار عارضش می دمد و او چشم بر جهان فرو می بندد آنگاه که خبر مرگ دلدار بر شاه

می رسد چون ابر اشک می ریزد، چون گل جامه می درد و چون صبا خاک بر سر می افشارند:

برآن ماه ناگه بگردید حال

چنین تا برآمد برین چند سال

گرفتش گل لعل رنگ بهی

«خم آورد بالای سرو سهی»

چو چشم خوش خویش بیمار گشت

نسیم خزان بر بهارش گذشت

همین کامدش جان به لب زیر لب

چو شد تیره روزش نشست نیمه شب

چو مرغان بر این سرو زاری کنید

به یاران خود گفت یاری کنید

که از دانه در صدف شد تهی

ازین پس چون آمد به شاه آگهی

ز دریا براورد و بر ماه زد

چو ابر از دل آتشی آه کرد

چو باد صبا بر سر افشارند خاک

چو گل جامه را کرد صد جای چاک

\*\*\*

تن نازین تر ز برگ سمن  
 گرفتند چون غنچه‌اش در کفن  
 نهادند از آن پس به خاک اندرش  
 شده خشت بالین و گل بسترش<sup>۱</sup>

### نامه‌نگاری در دو مشنوی

لیلی نامه‌ای به مجnoon می‌نگارد ابتدا از ستایش یزدان می‌آغازد خدایی که دانای زبان بی‌زبانان و داناتر همه دانایان است. کسی که سپیدی و سیاهی را تقسیم نموده و آسمان را به نور ستارگان منور ساخته است و پس از آن به ذکر حدیث خویش می‌پردازد که:  
 ای یار قدیم چگونه هستی؟

ای مهره هفت مهد چونی  
 عشق از تو گرفته روشنایی  
 ساکن شده در عقیق چون سنگ...  
 من سرز وفای تو نبرده  
 من با تو تو با که عشق بازی<sup>۲</sup>

ای یار قدیم عهد چونی  
 ای خازن گنج آشنایی  
 ای خون تو داده کوه را رنگ  
 ای دل به وفای من سپرده  
 چونی و چگونه‌ای چه سازی

در این نامه مجnoon را به پایداری در عشق فرا می‌خواند:

در راه‌گذار چرخ می‌پای  
 صبری به ستم بکار می‌دار  
 لیکن قدم استوار دارم<sup>۳</sup>

کم کن جزع و به صبر بفزای  
 در دل شدگی قرار می‌دار  
 من نیز همان عیار دارم

مجnoon نامه‌ای لیلی را می‌خواند و لحظه‌ای به خویش نمی‌آید پس از آمدن به قرار و چند ساعت گریه نامه‌ای نوشته آن را بدست قاصد می‌دهد تا به لیلی برساند.

نقشی به هزار نکته بنگاشت  
 در مرسله سخن برآورد...  
 اشکش بدويود و ناقه تر کرد<sup>۴</sup>

مجnoon قلم روند برداشت  
 دیرینه غمی که در دلش بود  
 لیلی چو به نامه در نظر کرد

۱- دیوان سلمان ساوجی، ص ۵۷۴

۲- لیلی و مجnoon - ص ۱۱۴

۳- لیلی و مجnoon - ص ۱۱۵

لیلی دگرباره نامه‌ای می‌نگارد و به نامه مجنون پاسخ می‌دهد: لیلی به نامه بستنده نمی‌کند در گذرگاه مجنون می‌نشیند پیری از دیار مجنون می‌آمد، از وی درباره مجنون می‌پرسد و او در جواب می‌گوید:

لیلی جویان به هر مقامی جز بر ره لیلیش گذر نیست <sup>۱</sup>	لیلی گویان به هر دو گامی از نیک و بد خودش خبر نیست
گوشواره خود را به پیر می‌دهد تا مجنون را به او رساند. پیر به نزد مجنون آمد سلام و خبر لیلی عرضه کرد او نیز بدون مخالفت به موافقت پیوست:	

از کشمکش مخالفت رست در تشنگی آب زندگی یافت <sup>۲</sup>	مجنون کمر موافقت بست پی بر پی او نهاد و بشتابت
نهایتاً مجنون به قرارگاه می‌رسد و از دور لیلی را مخاطب قرار داده می‌گوید:	
تو زان کیی که ما ترائیم بسم...اگر حریف مایی <sup>۳</sup>	آیا تو کجا و ما کجا یم مائیم و نوای بی نوایی

در مشنی فراق نامه نیز بین عاشق و معشوق نامه‌نگاری‌های چند است. همانند نامه لیلی به مجنون نامه با نام خدا و بیان کرد عظمت او آغاز می‌شود. چون نظامی، سلمان در فراق، خداوند را خلاق هستی و ... می‌خواند. و بعد می‌گوید که:

عاشق صادق ترا سلام و دعایی می‌رساند اگر حدیث دوری و قصه اشتیاق ترا بیان کنم یقین دارم که فرستاده آن را به تو نگوید من پادشاهی و بزرگی و کار خویش را به یکسو نهادم و تنها ترا گزیدم و به خوناب دل ترا پروریدم تو در نهایت مرا خوار گذاشتی و دل از من کندی...آنگاه نامه به سرو سهی می‌رسد جواب شاه می‌دهد:

به خون جگر سطّری می‌نویسد در ابتدای نامه بر دادگر آفرین می‌فرستد دادگری که آفریننده ماه و خورشید است. خدایی که عشق را در عاشقان می‌نهد و رحمت و فضل الهی را بر شاه از خداوند می‌طلبید...

بدانستم اکنون که چونست حال در آیم ز بام تو چون آفتاب	ندانستم آن روز قدر وصال گر از در برونم کنی بی حجاب
---	---

۱- لیلی و مجنون - ص ۱۲۹

۱- لیلی و مجنون - ص ۱۲۸

۲- لیلی و مجنون - ص ۱۳۰

۴۸۸-۴۸۹

نامه‌نگاری و پاسخ دادن به نامه‌ها در فراق نامه سلمان سه بار تکرار می‌گردد تا اینکه دلدار خود بپاخته  
به دیدار شاه می‌آید شاه به استقبال او کار را مهیا کرده و دلدار به دیدن وی می‌آید.

نمونه:

به ترک می و جام و ساغر گرفت ...  
خرрош و فغانش هم آواز بود  
سیاهی ز دل ساخت مژگان قلم<sup>۱</sup>

چو برگ سمن کردش از ژاله تر  
دلش کرد سودای کلک و دوات  
قلموار سودائی از سر برگرفت<sup>۲</sup>

دل از بزم یکبارگی برگرفت  
شب تیره‌اش دیده دمساز بود  
ز سودای دل نامه‌ای زد رقم  
دگرباره:

چو بگشود آن نامه را شاه سر  
دگرباره زد رأی کلک و دوات  
به نامه نوشتن قلم برگرفت

نتیجه

آنچه که از بررسی و مقابله دو مثنوی بدست می‌آید این است که سلمان ساوجی طرحی از لیلی و مجnoon نظامی در اندیشه خویش داشته و فراق نامه خویش را به روش نظامی بنیاد نهاده است. تحمید یزدان، تمجید پیامبر و اشاره به معراج آن پیامبر بزرگ، ستایش ممدوح، پند و اندرز به فرزند، درخواست شاهان زمان از دو شاعر در سروdon مثنوی‌های مذکور، تاریخی بودن هر دو، و غمنامه بودن دو مثنوی و حتی مکاتبات چندگانه‌ای که بین لیلی و مجnoon و دلدار و ملک صورت می‌پذیرد نشان می‌دهد که چه اندازه سلمان همانند دیگر شاعران ادبیات فارسی از نظامی در سروdon این مثنوی عاشقانه اقتضا کرده است. شباهات فراوان دیگری از حیث مضمونی و بیانی و واژگانی بین این دو مثنوی وجود دارد که در این مقاله مجال پرداختن بدان‌ها نیست. حتی انتخاب نام مثنوی دیگر سلمان به عنوان خورشید و جمشید که با خسرو و شیرین نظامی از حیث هم آوایی نیز تناسب دارد. با غور در درون آن می‌تواند دلیلی بر این ادعا باشد.

## منابع و مأخذ

- ۱- لیلی و مجنون نظامی - به تصحیح زنجانی، دکتر برات - انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۶۹
- ۲- دیوان سلمان ساوجی - به تصحیح وفایی، دکتر عباسعلی - انتشارات انجمن آثار و مفاسد فرهنگی - ۱۳۶۷
- ۳- لیلی و مجنون - کراچکوفسکی - ترجمه احمد نژاد، دکتر کامل، چاپ زوار - ۱۳۷۳
- ۴- تبع در آثار و احوال سلمان ساوجی - یاسمی، رشید
- ۵- پیرگیجه در جستجوی ناکجا آباد - زرین کوب، دکتر عبدالحسین - انتشارات سخن